بسم الله الرحمن الرحیم

ایجاد انگیزه:

کسی که می خواهد مسیر بندگی الهی را طی کند و در قرب خداوند متعال رشد کند، دو اتفاق باید در درونش رخ دهد. دو پله را باید در باطن خویش طی کند. یکی "صعود نیت" و دیگری "وفور نیت". در نیت انسان این دو اتفاق باید رخ دهد. این دو تعبیر هم از دعای امام سجاد علیه السلام در صحیفه سجادیه (دعای بیستم. دعای مکارم الاخلاق که بسیار دعای ارزشمندی است و در مفاتیح هم وارد شده) استفاده شده است.

امام سجاد علیه السلام در بین خواسته هایش در این دعا این جمله آمده است: «وانته بنیتی الی احسن النیات»خدایا نیت مرا رشد بده تا آن بالاترین نیت، بهترین نیات را به من بده.

این، یک]نوع[ رشد ]است[ که صعود نیت است.]یعنی[نیت، پله پله بالا رود، صعود و رشد کیفی پیدا کند تا به برترین درجه اش برسد. "نیت رشد پیدا کند" یعنی باطن انسان رشد پیدا کند. ظاهر نماز دو نفر، ]مانند[ نماز امیرالمومنین، ظاهرش با ظاهر]نماز[ ما شاید یکی باشد اما باطن آنها زمین تا آسمان فرق دارد. این یک]نوع[ رشد است که نیت انسان رشد کیفی پیدا کرده است.

جمله دیگر امام سجاد این است: «ووفّر بلطفک نیتی» خدایا به لطف خودت نیت مرا وفور بده و وافر کن. این رشد کمّی نیت است. این وفور نیت است.

متن و محتوا :

در رابطه با صعود نیت و رشد کیفی نیت ما وقتی اعمالمان را انجام می دهیم و ارتباط با خدا و اولیاء خدا برقرار می کنیم، انگیزه ها و نیت هایمان مختلف است.

پایین ترین درجه نیت این است که انسان با خدا رابطه برقرار می کند برای اینکه دنیایش بهتر شود. ]مثلا[نماز شب بخواند برای اینکه رزقش زیاد شود(چون در روایات دارد که اگر کسی نماز شب بخواند رزقش زیاد می شود) برای اینکه چهره اش نورانی شود. غسل جمعه می کند به این امید: چون گفته اند بدن در قبر نمی پوسد. صله رحم میکند برای اینکه عمرش زیاد می شود. در واقع فواید دنیوی بر این عباداتش مترتب می شود. مشکلی ندارد، چون در روایت گفته اند این کار را کنید تا به این نتیجه برسید. زیارت امام رضا علیه السلام می رود]که اگر[مشکل مادی دارد، حل شود.

 چه بسا کسانی باشند که تا مشکلی نداشته باشند اصلا یاد امام رضا نمی افتند. درب خانه حضرت نمی آیند. وقتی هم می خواهند مشهد بیایند با کوله باری از غم و غصه و حاجات! حاجات یک عده دیگر را هم نیابتا از ایشان (با التماس دعایی که به ایشان می گویند) و کلی غصه و غم درب خانه امام رضا می آید. شروع می کند هق هق گریه کردن!

اما این درجه ی پایینی است که آدم با خدا و اولیا خدا برای رسیدن به دنیای بهتر رابطه داشته باشد.

گاهی مواقع انسان چهله می گیرد، ختم می گیرد، ریاضتی انجام می دهد، (در این تشرفاتی که بعضی خدمت امام زمان علیه السلام داشتند شاید دیده باشید) کلی زحمت کشیده و خدمت امام زمان علیه السلام رسیده است. خوب حالا چه می خواهی؟ آقا گلویم درد می کند! این همه زحمت کشیده ای، خدمت امام زمان رسیده ای، گلویت درد می کند؟! خب برو دکتر! بعد از این همه زحمت، فقط همین را می خواهی؟! آن بزرگواران کریم اند و رد نمیکنند. همین ها را هم می دهند ولی این کم است که آدم آنها را فقط برای دنیا بخواهد. یکی از بزرگوارانی که الان در قم هست و سنی از او گذشته، انسان بسیار بزرگوار و فاضل و با تقوایی است. ایشان می گفت:

«من در جوانی در مدرسه فیضیه قم حجره داشتم. وضعم از جهت روحی و معنوی بنظر خودم خیلی خوب بود ]و نیز[رابطه ام با حضرت ولی عصر علیه السلام. حس میکردم چیزی را که می خواهم زود به من می دهند. یک مرتبه وضع مالی ام خیلی خراب شد طوری که مایحتاج اولیه زندگی را نداشتم. می گوید: نشستم و یک لیست روی کاغذ نوشتم؛ احتیاجات خودم به امام زمان را. مثلا چند کیلو برنج می خواهم، چه مقدار روغن، چند کیلو گوشت ... شروع کردم اینها را نوشتن. یک لیست تهیه کردم. آخرش بودم دیدم در می زنند. رفتم در حجره را باز کردم دیدم یکی عبا را روی سر کشیده، یک کیسه بزرگ در دستش است. گذاشت جلوی من و گفت: این آن چیزهایی که می خواستی! اما حضرت را برای اینها نخواهید؛کم است! من دقت کردم چه کسی است این عبا روی سرش کشیده. دیدم حاج آقا فخر تهرانی (که همین 7-8 سال پیش مرحوم شد) است. حضرت حواله داده بودند ایشان بیاورد به من بدهد و این نصیحت را کند که "اینها کم است، حضرت را برای این چیزها نخواهید"»

البته در روایات ما گفته اند عیب ندارد برای همین چیزها هم بیایید. در روایات هست که نمک طعامتان را هم از ما بخواهید. بند کفشتان را هم از ما بخواهید. (کنایه از موارد خیلی کوچک زندگی) بیایید بلکه به این واسطه ها در دام خودِ پروردگار عالم بیفتید. گفت:

«بهر نان شخصی سوی نانوا دوید داد جان چون حُسن نانوا را بدید»

یک نفر رفته بود نان بگیرد. عاشق خود نانوا شد. به بهانه نان رفته بود اما در تور خود نانوا افتاد.

«رفت موسی کاتشی آرد به دست آتشی او دید کز آتش برست»

دنبال آتش رفت در بیابان سرد و تاریک. اما نور نبوت به او رسید. به این بهانه ها بیایید.

امام راحل نقل می کردند قبل از 15 خرداد در قم درس های اخلاقی که می داد گاهی مواقع می گفت «آقایان! دانه می ریزند تا کبوتر بگیرند. به بهانه های مختلف؛ محرم، فاطمیه، صفر، اعیاد، شهادت امام رضا علیه السلام. می کشانند ما را، دانه می ریزند تا کبوتر بگیرند تا تو در تورشان بیفتی».

اما کم است که آدم رابطه اش با خدا و اولیاء خدا فقط برای این باشد. حد و اندازه بعضی ها متاسفانه کم است چون همتشان کم است.

یک کسی خدمت پیامبر رسید. (این حدیث از روضه کافی هست) از طائف خدمت پیامبر در مدینه رسید گفت: « آقا مرا یادت هست؟ من همان کسی هستم که آن زمانی که شما غریب بودی و کسی هنوز گرایش به شما نداشت، زمانیکه آمدی طائف، مردم آنجا تحویلت نگرفتند، شما را ضیافت کردم و از شما پذیرایی کردم»

پیامبر خیلی به او احترام گذاشت. بعد فرمود که از ما چه می خواهی؟ این شخص فکری کرد و گفت: «آقا اگر 200 تا گوسفند باشد و یک چوپان چه می شود!»

پیامبر اکرم سری از تاسف تکان داد بعد فرمود: به او بدهید. بعد پیغمبر فرمود: «چرا این مرد همتش کم بود؟ چرا همت آن پیرزن بنی اسرائیل را نداشت؟» بعد خود پیامبر داستان پیرزن بنی اسرائیل را نقل کرد.

فرمود: «در زمان حضرت موسی خداوند متعال به حضرت موسی وحی فرمودند: یا موسی! جنازه یوسف را بردار و از مصر (حضرت موسی در مصر است) به فلسطین برو. حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: خدایا من نمیدانم جنازه یوسف کجاست. به او خطاب شد: پیرزنی هست که آدرسش فلان است. برو از او بپرس. البته خودِ خدا هم می توانست مستقیم به حضرت موسی بگوید که جنازه یوسف کجاست ولی حکمتی داشت.

حضرت موسی این پیرزن را پیدا کرد و گفت: تو میدانی که پیکر یوسف کجا دفن است؟ گفت: یا نبی الله! میدانم ولی گفتنش شرط دارد! گفت: چه شرطی؟ گفت: هر شرطی که من بگویم! خطاب به موسی رسید که یاموسی قبول کن. حضرت موسی گفت: بگو. گفت: یا نبی الله! شرطش این است که در بهشت من از شما جدا نباشم. در بهشت من "هم درجه" با شما باشم.»

پیغمبر فرمود: چرا این مرد همت آن پیرزن بنی اسرائیل را نداشت که از ما یک چنین چیزهایی بخواهد؟ فقط 200 گوسفند و یک چوپان خواست! همت بعضی ها که در حد دنیا هستند بیشتر از دنیا نیست.

بزرگی در قم حرفی میزد عجیب! خدا رحمتش کند. می گفت: «همت بعضی ها در حد دنیا است. حد و اندازه شان همین مقدار است. عباداتشان و نمازشان هم بوی دنیا می دهد، یعنی در عبادات دنبال دنیا هستند اما همت بعضی ها که بزرگتر از دنیا شدند طوری است که معامله و معاشرت و کارهای عادی شان هم بوی خدا می دهد.»

آن کسی که بزرگتر از دنیا شده کارهایی که انجام می دهد حتی اگر یک معامله، معاشرت و روابط معمولی با مردم باشد، بوی خدا می دهد. همت ها خیلی باهم فرق می کند.

سید ابن طاوس رضوان ا... تعالی علیه کتابی با موضوع وصیتهای سیدابن طاووس به پسرش دارد که اسم اصلی کتاب کشف المحجه لثمر المهجه است ولی ترجمه به "فانوس" شده و آقای اسدالله مبشری ترجمه کردند. نصیحت ها و وصیت های یک ولیّ خدا مثل سید ابن طاووس که در بین بزرگان علمای ما شاید جزو استثناها بود. ایشان می گوید:«محمدم! (پسرش)، اگر دنیا را به یک دست پدرت بدهند با دست دیگر آن را می بخشد بدون اینکه دست اول خبردار شده باشد». این کار کسی است که سینه ای از دنیا بزرگتر بین این دو دستِ دهنده و گیرنده دارد. این چنین حرفی از سید ابن طاووس برمی آید. این ادعا از او بعید نیست. از بچگی در آمده، بالغ شده، رشد کرده. تمام انبیا آمدندکه ما را رشد بدهند. می گویند تو که بچه نیستی! همه ما زمانی که بچه بودیم اسباب بازیهایی داشتیم. آن موقع اسباب بازیمان توپ و دوچرخه و عروسک بود . بعضی انسانها سنشان که بالا می رود اسباب بازیهایشان عوض می شود، هنوز بچه اند. اسباب بازیهاشان از آن توپ و تیله و دوچرخه و عروسک تبدیل می شود به ماشین مدل بالا و باغ و ویلا و سرویس طلا و اینطور چیزها ولی هنوز بچه اند. انبیا آمدند که بگویند تو بچه نیستی، بزرگتر شو. همتت بالاتر از این حرفها باید باشد. اگر کسی فقط برای اینکه دنبال کار خودش باشد با خدا و اولیاء خدا ارتباط داشته باشد این حقیقتِ خداپرستی و بندگی نیست. او در واقع دنبال خودش است. به قول سعدی:

تو کز دوست چشمت به احسان اوست تو در بند خویشی نه در بند دوست

اما اگر انسان از این پله بالاتر بیاید، آرام آرام ارتباطش با خدا و با اولیاء خدا برای رسیدن به دنیای بهتر نیست بلکه برای رسیدن به چیزهایی است که در عالم دیگری هست. از بهشت چیزهایی شنیده، برای آن کار انجام می دهد؛ به شوق بهشت. انسان وقتی چیزهایی درباره جهنم می شنود، اعمالی را انجام می دهد که مبادا دچار آن شود. آن چیزهایی که وقتی پیغمبر اکرم می شنید، رنگش می پرید. پیامبر هر موقعی اگر جبرئیل از قیامت می گفت رنگ پیامبر عوض می شد حتی آنهایی که خاک پای پیغمبر بودن و اهل باور بودند اینگونه بودند. در تهران حاج اقا فائقی بودند که حوالی میدان شهدا منزلشان بود. ایشان هر موقع صحبت از قبر و قیامت می شد می لرزید. این خیلی خوب است، این شخص بزرگ شده، اعمالش را به شوق بهشت یا ترس از جهنم انجام می دهد. برای آن عالم زندگی اش را تنظیم می کند.

شخص بزگواری نیز در مشهد بود. حرفی می زد که خیلی قشنگ است. می گفت:«فلانی، حرفی بزن (این جمله خیلی ساده است ولی فوق العاده است. خیلی در زندگیمان بدرد می خورد) یا عملی انجام بده که حجت داشته باشی». روزقیامت خواستی با خدا حرف بزنی وقتی به تو گفت: چرا؟ بتوانی بگویی چرا، حجت داشته باشی. آنجا لال نشوی!

چقدر زیباست اینکه انسان زندگی اش را طوری با آن طرف تنظیم کند که بتواند حجت داشته باشد. خدا رحمت کند مرحوم آقای حاج شیخ مرتضی زاهد را. ایشان بعد از اینکه نمازش تمام می شد (نماز مغرب و عشا) چند تا مساله شرعی می گفت. بعد روایتی می خواند و آن روایت را توضیح می داد. یک مرتبه یک مساله شرعی را به مردم اشتباه گفت . بعد که رفت خانه و رساله را باز کرد و دید اشتباه گفته است. شبانه درب خانه تک تک مامومین رفت. می گفت آقا من اشتباه کردم مساله را و اصلش این است. یکی به او گفت: حاج آقا چقدر عجله داری؟ حالا فردا شب تصحیح می کردی. ایشان برگشت و گفت: تو عجله نداری، شاید حضرت عزرائیل امشب عجله داشته باشد! و من فرصت نکنم برای فردا شب!

ببینید چقدر زیباست که انسان زندگی اش را با آن طرف تنظیم بکند. دنیایش را بگذراند ولی حواسش به آنطرف باشد.

 "صعود نیت" یعنی اینکه شخص پله پله بالا می رود. از این بالاتر این است که انسان اعمالی را که انجام می دهد کاری به بهشت و جهنمش هم ندارد. ]می گوید[خدایا چون تو فرمودی. یا امام زمان! تو این را دوست داری من انجام می دهم. به عشق تو و بخاطر محبت تو می روم و انجام می دهم. حُبّا (بخاطر محبت خدا و اولیاء خدا) انسان آن عمل را انجام دهد. دیگر شوق بهشت و ترس از جهنم هم نیست بالاتر است.

نه اینکه چنین کسانی از بهشت خوششان نمی آید و از جهنم نمی ترسند بلکه همتشان بالاتر رفته است. اینها قله ها را نشانه گرفته اند. یا صاحب الزمان فلان عمل را دوست داری؟ چشم، به عشق تو من می روم و انجام می دهم کاری به بهشت و جهنم ندارم. رحمت خدا بر آقا سید کریم کفاش. شاید شنیده باشید یک مرتبه ای در تشرف]محضر[ امام زمان (آدم فوق العاده ای بود سید کریم محمودی تهرانی) حضرت ولیعصر جایش را در بهشت نشانش داد. فوری پرسید: آقا شما هم آنجا هستید؟ حضرت فرمود: نه. گفت: آقا من آن بهشت را نمی خواهم. آن بهشتی که تو در آن نباشی من نمی خواهم. من به دنبال خودت هستم. اینها همتشان از بهشت بالاتر رفته و صاحب بهشت را دنبال می کنند.

در کامل الزیارات ابن قولویه (استاد شیخ مفید بوده) هست که روز قیامت در صحنه محشر، عده ای دور اباعبدالله الحسین جمع اند. آنهایی که در دنیا ]جزو[ گریه کنان امام حسین، سینه زنان امام حسین و عاشقان امام حسین بودند. از بهشت دعوت می آید. از سمت قصور که بیایید بهشتتان آماده است. اینها اصلا توجهی ندارند. دور امام حسین می چرخند. اصلا توجهی به آن طرف ندارند. گفت:

من که امروزم بهشت نقد حاصل میشود وعده فردای زاهد را چرا باور کنم؟

اینها فهمیده اند که بهشت با نور امام حسین درست شده (در روایت هست ). امام حسین و امام رضا هنوز برای ما جلوه نکرده اند که اگر یک جلوه کنند دیگر چه کسی دنبال بهشت وحور و قصور است؟ حضرت یوسف یک جلوه کرد برای زنان مصر دستشان را بریدند. امیرالمومنین اگر جلوه کند سرهایشان را می برند. امام حسین هر 700 سال یکبار برای بهشتیان(آنهایی که در بهشتند و خوبان هستند) یک جلوه می کند. از آن جلوه مست می شوند. آنوقت یک عده ای هستند که نیازی به 700 سال یکبار نیست. بینشان و بین امام حسین حجابی نیست. سعید ابن عبدالله حنفی که در روز عاشورا جلوی امام حسین تیر خورد و افتاد. اباعبدالله علیه السلام به بالینش رسید. آخرین رمقها در بدنش بود. چشمش را باز کرد دید اباعبدالله آمده بالای سرش. به امام حسین علیه السلام گفت: «اوفیت یابن رسول الله؟» من وفا کردم؟

جلوی حضرت ایستاده بود. 13 تا تیر سمی خورده بود. دیگر افتاد. سوال کرد آقا من وفا کردم؟ امام حسین جمله ای فرمود خیلی قابل توجه است. امام حسین فرمود: « نعم و انت امامی فی الجنه». گاهی معنی می کنند «تو جلوتر به بهشت می روی». این غلط است و معنی این جمله نیست. انت امامی ... معنی اش این نیست که تو جلوتر به بهشت می روی. مگر معنی دارد کسی جلوتر از امام حسین برود بهشت؟ بهشت، با نور امام حسین خلق شده. "انت امامی.... یعنی تو در بهشت جلوی منی" یعنی بین من و تو حجاب نیست. یعنی نیاز نیست 700 سال یکبار من برایت جلوه کنم.

این همانی است که در زیارت عاشورا به آن می گویید مقام محمود «و ان یبلغنی المقام المحمود لکم» آن مقام محمود یعنی بین تو و امام حسین روز قیامت، بین تو و اهل بیت حجاب نباشد که 700 سال ]لازم باشد[ بگذرد تا برایت یک جلوه کند. امام حسین پیش توست. امام رضا پیش توست. این که می بینی پیغمبر اکرم حضرت زهرا را می بوسید، می بوئید، بعد می فرمود بوی بهشت می شنوم. (بهشت پیغمبر نه بهشت من و شما! ) این همانی است که شاعر معاصر گفت:

ای بهشت قرب احمد فاطمه لیله القدر محمد فاطمه

ای خدا مشتاق یارب یاربت ای سلام انبیا بر زینبت

آنکه خاک مقدمش جان همه گفت جان من فدای فاطمه (فداها ابوها. پدرش فدایش)

از نبی تا حضرت مهدی همه ذکرشان یافاطمه یافاطمه

این صعود نیت است: پله پله از آن مرتبه پایین که انسان با خدا رابطه برقرار کند برای رسیدن به دنیای بهتر. بعد برای بهشت و جهنم. بعد حبا؛ فقط برای خود خدا و اولیا خدا.

اما نیت باید دو نوع رشد داشته باشد. یک رشد کیفی(صعود) و یک رشد (وفور نیت). این یعنی چه؟ وفور نیت (ووفّر بلطفک نیتی که امام سجاد به خداوند متعال عرض کرد خدایا نیت من را کثیر کن. وافر کن) این یعنی چه؟ رشد کمّی.

وفور نیت دو معنی دارد. یک معنای ساده اش این است که شما علاوه بر نماز و روزه و این اعمال و عبادتهای خاص در همه کارهایت بتوانی نیت داشته باشی. در خوابت، در خوراکت، در معامله ات، در معاشرتت، در همه کارهایت. این معنای ساده وفور نیت است. آن کسی که بنده است در هر کارش باید نیت داشته باشد. این همانی است که گفت: «خوشا آنانکه دائم در نمازند» نه اینکه سجاده شان پهن است. نه! همه ی کارهایشان عبادت است. از مرحوم کاشف الغطا (فقیه بزرگ اهل بیت) نقل است که در زندگی نامه اش قسم خورده بود که 40 سال است من کار مباح انجام نداده ام؛ یعنی همه کارهایم مستحب بوده یا واجب. یعنی چه ؟! یعنی مثلا نمی خوابید؟ کارهای مباح مثل خوابیدن، خوردن .. اینها را انجام نمی داد؟ چرا! ولی تمام این کارها را با نیت انجام می داد و همه عبادت شده بود.

این یک معنای "وفور نیت" است یعنی نیت در همه کارها. اما یک معنای دیگری دارد که آن فوق العاده است و آن اینکه ما در عالم خارج اگر بخواهیم کاری انجام دهیم محدود هستیم به زمان و مکان. الان که اینجا نشستی، جای دیگر نمی توانی باشی، محدودی به این زمان. در این زمان در این ساعت هستی، یک ساعت قبل رفت. 10 ساعت قبل 10 روز قبل 10 سال قبل 10 قرن قبل دیگر از آن جدا شده ای. آینده هم که هنوز نیامده، محدودی به این زمان.

مثلا شما اگر الان بخواهی با امام حسین علیه السلام باشی و در کربلا به او کمک بدهی، نمی توانی چون از جهت زمانی، زمان بین شما و امام حسین فاصله انداخته است. از جهت مکانی هم به فرض اگر روز عاشورا در کربلا می بودی، اگر جناح چپ می بودی دیگرنمی توانستی جناح راست باشی. اگر جلوی امام حسین ایستاده بودی برای تیر گرفتن، دیگر نمی توانستی بروی برای امام حسین آب بیاوری.

ما این محدودیت را از جهت زمانی و مکانی داریم. اما در نیت و در باطن هیچ محدودیتی نیست. نه محدودیت زمانی نه مکانی. یعنی الان شما در خودت می توانی نیت کنی یا امیرالمومنین یا رسول الله، ای کاش من با شما در احد، احزاب و بدر بودم. یا امیرالمومنین! ای کاش در صفین و در جمل بودم. یا اباعبدالله! ای کاش در کربلا بودم. انسان با نیت می تواند این کار را انجام دهد و در تمام ثوابها شریک شود.

ممکن است کسی بگوید « اینها که خیال پردازی است! اینها که تخیلات است! اینها که مجازگوئی است!» مبادا کسی این گمان را کند که با ادله ای که از اهل بیت رسیده منافات دارد. در تمام عبادتها انسان می تواند با قدم نیت شریک شود.

در روایاتمان مگر نخوانده ایم که هر موقع به یاد کربلا افتادید در دلتان آرزو کنید «یالیتنی کنت معک» امام حسین ای کاش من با تو بودم. این یعنی چه؟ یعنی خیال پردازی را به ما یاد دادند؟! یا اینکه آرزو کنید تا ثواب ببرید و رشد کنید. این نیتتان می تواند در طول تاریخ وفور پیدا کند و برود و اینگونه عبادت انجام دهید.

در نهج البلاغه است: امیرالمومنین از جنگ جمل برمی گشت. کسی به امیرالمومنین علیه السلام (از اصحاب حضرت بود) گفت ای آقا! ای کاش برادرم نیز با شما بود، در این جنگ به فوز سربازی شما می رسید و ثوابی به او می رسید. امیر المومنین علیه السلام فرمود «اهوی اخیک معنا؟» دل برادرت با ما بود؟ در نیتش این بود که با ما باشد؟ آن طرف گفت: اقا بله. امیرالمومنین علیه السلام فرمو: او هم با ماست. «لقد شهدنا و لقد شهدنا اقوام فی اصلاب الرجال و ارحام النسا» آنهایی که قرنها بعد می آیند که دلشان با منِ (علی) است، آنها هم با من اند در این ثواب شریکند، جزو اصحاب من اند.

جابر ابن عبدالله انصاری با عطیه کوفی، اربعین امام حسین (اولین اربعین امام حسین) برسر مزار مطهر اباعبدالله رفتند. جابر (از محبین اهل بیت است و 7 نفر از 14 معصوم را درک کرده و تا زمان امام باقر زنده بود) روی قبر امام حسین افتاد و شروع به گریه کردن و اشک ریختن کرد و عطیه هم که از مفسرین قرآن بود کنارش بود. بعد جابر(وقتی که گریه هایش تمام شد) گفت: ما هم در ثواب اصحاب امام حسین و شهدای کربلا شریکیم. عطیه که کنارش بود گفت: ما چگونه شریکیم؟ ما که نجنگیدیم، ما که در کربلا نبودیم، نه سری جدا شد، نه دستی هوا رفت. ما چطور شریکیم؟ جابر شروع کرد به خواندن حدیث پیامبر. گفت: از حبیبم رسول خدا شنیدم که «من احب عمل قوم حشر معهم و من احب عمل قوم اشرک فی عملهم» اگر کسی دلش با گروهی باشد، این هم شریک با آنهاست. من دلم با جبهه امام حسین علیه السلام هست پس من هم شریکم.

اینها روایات ماست، حقیقت است. اسم این عبادت، "عبادت تاریخی" است. ما یک"عبادت فردی" داریم]مثلا[ یک گوشه شما بایستی نماز فراد بخوانی و به تو ثوابی دهند. این عبادت فردی است. یک"عبادت جمعی" داریم مثل اینکه نماز جماعت بخوانی که ثوابش خیلی زیاد است. یک"عبادت تاریخی" داریم. عبادت تاریخی یعنی شما کاری کنی که در تمام عبادتهای طول تاریخ اولیاء خدا شریک شوی. حقیقتا اگر کسی از صمیم قلب آرزو کند و در نیتش این باشد: "یا رسول الله اگر من با تو بودم کمک می دادم، یا امام حسین همینطور" با همه اینها شریکی.

مرحوم علامه مجلسی در جلد 53 بحار قضیه ای نقل کرده که خیلی شیرین است. شخصی است به نام محی الدین اربلی می گوید: من با پدرم در قهوه خانه ای نشسته بودیم می خواستیم چای بخوریم. یک نفر دیگر هم روی تخت آن طرف نشسته بود که دستاری روی سرش بسته بود و چرت می زد. در حین چرت زدن آن دستار از سرش افتاد. می گوید من و پدرم دیدیم که جای یک زخم عمیق بالای پیشانی اش هست. پدرم پرسید که این زخم برای چیست؟ او گفت: زخمی است که از جنگ صفین در رکاب امیرالمومنین بر من وارد شده. من و پدرم هر دو خندیدیم. تو کجا و علی کجا؟ قرنها از صفین می گذرد. او گفت من قضیه ای دارم. پیاده به سمت مصر می رفتم. در بین راه از یکی از قبیله های اطراف شخصی با من همسفر شد. صحبت مان به صدر اسلام و جنگهای امیر المومنین با معاویه کشیده شد. آن شخص به من گفت: اگر من در جنگ صفین می بودم شمشیرم را از خون علی و یاران علی سیراب می کردم. فهمیدم عجبا! این از اشخاص ناصبی است که با اهل بیت دشمن است و همسفر من شده است و چنین جسارتی به امیرالمومنین می کند. من دیگر تاب نیاوردم به او گفتم اگر من هم بودم در صفین شمشیرم را از خون معاویه و یارانش سیراب می کردم. او هم فهمید که من شیعه محکمی هستم و شروع کرد با من زد و خورد کردن. با هم گلاویز شدیم. شمشیر یا خنجری داشتیم ضرباتی بر هم وارد کردیم .من هم ضربه ای زدم به او، او هم ضرباتی بر من زد. به خصوص ضربه ای روی سر من زد که من دیگر چیزی متوجه نشدم، بی هوش شدم. چه مدت گذشت؟ نمیدانم. فقط چشمم را باز کردم دیدم سرم در دامن شخصی مهربان است، بالای سر من نشسته (که قربان او و همه عالم فدای او) اولین جمله ای که بعد از چشم باز کردن به من گفت: «نصرتنا نصرتک. ولینصرن الله من ینصره» تو ما را یاری دادی ما هم تو را یاری دادیم. نصرتنا نصرتک ... خدا ناصر آن کسی است که او را کمک دهد گفت: آن ]هم[ دشمنت! نگاه کردم دیدم آن شخص ناصبی آن طرف افتاده، او را کشته است. بعد با دست مبارکش به زخمهایی که بر من وارد شده بود دست کشید. هر زخمی که دست او از رویش رد می شد التیام پیدا می کرد. فقط زخم سرم ماند؛ کاری ترین زخمی که بر من وارد شده بود. دست کشید روی سرم زخم جوش خورد. فرمود: «جای این زخم روی سرت هست. بعدها اگر کسی از تو پرسید که این زخم جای چیست بگو زخمی است که از جنگ صفین در رکاب مولایم امیرالمومنین بر من وارد شده. چون تو علاقه داشتی با علی باشی تو را راه دادم.» لذا من که گفتم این زخم از آن جنگ هست بی راه نگفتم. امام زمان به من اجازه ی این را داد که بگویم.

بعضی ها مثل اینکه گدایی بلد نیستند. گدایی یعنی این. انسان در این عمر کوتاهش با این عبادتها خیلی نمی تواند بالا برود، اما وقتی این چیزها را یاد بگیرد آن وقت می بیند که خیلی کارها می تواند انجام دهد . اهل بیت، اینها را به ما یاد داده اند .

گریز و روضه :

یا ابالحسن، جانِ ما به فدایت. تو آن آقایی هستی که قبل از شهادت برای خودت مرثیه خواندی و زن و بچه برایت گریه کردند. در مدینه خانواده‌‌ات را دور خود جمع کردی و فرمودی: امر بالنیاحة؛ همین جا برای من نوحه کنید و اشک بریزید. آن موقع امام جواد چهار سال داشت، زن و بچه و خواهران و برادران و خاندان امام رضا دورش جمع شدند و اشک ریختند، عرض کردند: آقا جان، پشت سر مسافر گریه خوب نیست. فرمود: آن مسافری که امید برگشت داشته باشد، اما علی بن موسی الرضا از این سفر برنمی‌گردد. (سوگنامه آل محمد، ص 125)

نوشته‌اند: مدتی که در ایران بود، وقتی این اواخر نماز جمعه می‌رفت، دعایش این بود: خدایا، اگر مشکل کار من در مرگ من است مرگ مرا برسان. (همان، ص 122- 121) غربت بس است، تنهایی بس است.

آقایی که برادران و خواهران متعدد داشت اما هیچ کدام در کنارش نبودند، تنها و غریب بود. آقایی که غریبانه مسموم شد و غریبانه به شهادت رسید.

اباصلت می‌گوید: من کنار آقا بودم فرش‌ها را کنار زد، روی خاک می‌غلتید و مثل مار گزیده به خود می‌پیچید چه کرد این زهر؟! یَتَمَلْمَلُ تَمَلْمُلَ السَّلیم؛ مثل مار گزیده، شکم روی خاک گذاشته بود، گریه می‌کرد. ناله می‌کرد و فرزندش جوالائمه را صدا می‌زد.

آن شخص می‌گوید: من خدمت جوادالائمه بودم، اطراف مدینه بودیم که یک وقت دیدم مرکب ایستاد زنگ آقا تغییر کرد. آقا جان، ابا جعفر، بنفسی انت؛ چه شده؟ فرمود: پدرم در حال جان دادن است. خودش را بالای سر پدر رساند. سر پدر را به دامن گرفت. با پدر سخن گفت. قربانت بروم جوادالائمه، زود بود یتیم بشوی، سه سال است بابا را ندیده‌ای حالا هم در حال احتضار می‌بینی. ودایع امامت را در حال جان دادن واگذار کرد. (همان، ص 124- 123).

آقا جان، علی بن موسی الرضا، سر شما در دامن جوادالائمه بود که جان دادی. مادرت زهرای مرضیه نیز کنار امیرالمؤمنین وصیت نمود. کنار امیرالمؤمنین مطالبش را بیان فرمود. آقا جان، تو غریب بودی، در اتاق تنها بودی. مادرت زهرای مرضیه هم آن لحظه‌ای که جان داد [اسماء می‌گوید:] هیچ کس داخل اتاق نبود، تنهای تنها بود. امیرالمؤمنین مسجد بود، بچه‌ها کنار قبر پیغمبر بودند و دخترها خانه‌ی هاشمیه. وقتی آمدند، دیدند بی مادر شده‌اند. خودشان را روی بدن مادر انداختند. اباعبدالله صورت را روی پای مادر گذاشت؛ یا اُمّاه، اَنا اِبنُکِ الحُسَیْنُ؛ مادر جان من حسینم (بحارالانوار، ج 43، ص 186؛ کشف الغمه، ج 1، ص 500؛ سوگنامه آل محمد، ص 32). مادر، چه قدر رنج کشیدی که حاضر شدی بچه‌هایت در کودکی یتیم شوند؟! چه قدر رنج کشیدی که برای مرگ خود دعا کردی؟! (بحارالانوار، ج 43، ص 117).

دیشب دعا کردی خدا جانت بگیرد امشب دعا کن دخترت زینب بمیرد

السَّلام علیک یا اباالحسن یا علی بن موسی ایّها الرضا یابن رسول الله یا حجّة الله علی خلقه یا سیدنا و مولانا انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجاتنا یا وجیهاً عند الله اشفع لنا عند الله.